

تصور نبود که حافظ ابرو با نزدیکی زمان و آشنائی کامل با این قسمت از تاریخ بیگنای دولندی نائب امیر چوپان را با شاهزاده خانم دولندی خواهر ابوسعید و زن امیر چوپان اشتباه کرده باشد مخصوصاً آنکه حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی^۱ مصراحت نوشته که دولندی وفات یافت و پس از وفات او امیر چوپان خواهر دیگر ابوسعید سانی بیگ را ازدواج نمود و عین عبارت او این است: «و سلطان اولجایتو چهار یسر داشت: بسطام با یزید ابوسعید طیفور بسطام دوازده ساله بود که در گذشت در موضع چمنخال نزدیک بیستون در راه بغداد و با یزید هشت ساله برحمت خدا رفت و طیفور در خریدی معاند و دودختر داشت یکی دولندی نام بچوپان داده بود و جلاروخان که درهرات کشته شد ازو بود و چون درلندی وفات یافت دختری دیگر سانی بیگ نام بدو داد و سیورغان ازو بود و بعد از وفات ابوسعید سجن او خواهد آمد»^۲ خلاصه درهمان سال هفتصد و بیست و هشت امیر محمود حاکم ارمنستان و گرجستان را هم دستگیر نموده در تبریز باهر ابوسعید بقتل رسانیدند

۱ - ذیل جامع التواریخ رشیدی صفحه ۷۱-۷۰ .

۲ - صاحب مطلع السعدین در حوادث سه هفتصد و بیست و یک مینویسد: «دگر رفاف شهزاده جهان سانی بیگ با موین اعظم امیر چوپان در زمان دولت سلطان اولجایتو چون امیر چوپان کمال دولتی و جاه و سکو مندی بطهور آورد پادشاه معور او را مزید عنایت مستثنی ساخته در تاریخ سه هفتصد و چهارده شهزاده مینور دولندی را باو داد و بدین عاطفت بر مصاعده استعلا او تقاضا نمود و چون شهزاده دولندی بحوار رحمت حق پیوست امیر چوپان خواست که آن مرتبه برقرار باشد از سلطان التماس کرد که چون پدر پادشاه جهان ذریه از نزاری اکلیل سلطنت پس از زاری فرمودند اکنون بحکم قصاص زاری از آن دولت معروم ماندم اگر پادشاه جهان عنایت فرموده بنده را شهزاده سانی بیگ مشرف گرداند در مددگی و اخلاص افزایم و عراق آل نکوچ دادن اشتغال بسایم پادشاه ملتس او مدول داشته شهزاده جهان سانی بیگ را با امیر چوپان داد و در این سال (یعنی هفتصد و بیست و یک) میان ایشان رفاف بود (مطلع السعدین نسخه خطی متعلق بکتابخانه این جانب)

مؤلف حیدر ابراهیم ظاهراً به تمیث صاحب مطلع السعدین زفاف امیر چوپان را با سانی بیگ در همین سال هفتصد و بیست و یک ذکر میکند ولی تاریخ وفات دولندی را نمیگوید. حدائقه مستوفی مؤلف تاریخ گزیده که خود معاصر این وقایع را در دیوایان دولت ابوسعید بوده زفاف امیر چوپان را با سانی بیگ در بقیه در صفحه ۲۸

بطوریکه گفته شد امیر تیمورتاش^۱ چوپانی حاکم بلاد روم با ملک ناصر پادشاه مصر مناسبات دوستانه داشت پس از پیش آمد گرفتاریهای پدر و خانواده اش چون در بردگی سیواس این احبار باز رسید ملک ناصر بناهنده شده در نیمه اول ربیع الاول سال هفتصد و بیست و هشت مصر وارد شد.

پس از هفتصد و نوزده میسند (تاریخ گریده صفحه ۶۰۶) و یقین است که این قول که حتی رود آن راهم معین میکند از گفته های مؤلفین مطلق السعدین و حسب السیر معتبرتر شمار میرود اما حمدالله هم بهیچ وجه از مرگ دولندی سخن میان نیاورد.

در واقع پناه بردن امیر خویان ملک عیاش الدین کرت مهران در تاریخ گریده (صفحه ۶۰۹) میسند که عیاش الدین او را در محرم سال هفتصد و بیست و هشت با پسرش حلاو خان که بواسطه العیاش سلطان بود و پسرش شهرزاده دولاندی و جوای ازین رسم شوکت حاتم طاعت و سعادت حلقه بود انکس و در دمانه همین مطلب در تاریخ گریده مؤلف کتاب در حره کسان دیگری که بدست عیاش الدین کشته شد از قتل بعضی از ابامیر خویان هم گفتگویی میکند و بعنوان مثال از شخصی نام کنای دولاندی و دیگری سلطان مآورد باین وصف که فاروق زمان بود و همت او از حد و قبایس مرکران

سراسر بجو قطع و یقین این کنای دولاندی یا دولاندی صر از دولاندی یا دولاندی مادر حلاو خان و خواهر او سمید است و گرنه قسماً حمدالله مستوفی که دو سال مداران واقعه یعنی در هفتصد و سی تاریخ خود را نوشته قطعاً متعرض آن میشد و آنکهی ماور سنوان کرد که ملک عیاش الدین آن جو جمع خواهر العیاش او سعید را قتل رسانیده باشد

صاحب مطلق السعدین هم کسی را که بجو مذکور هلاک کرده اند مکی دولندی صحت کرده است سراسر بطور قطع و یقین کتاب سینه حافظ ابرو اش ماه کرده و مدار کلیه «دولندی» حاتون بآن ابروده است

۱ - ابن حجر العسقلانی در جمله اول «الدور النکامه» راجع «تیمرتاش نوشته که خلاصه تیمرتاش این است که «امیر تیمرتاش شعاع و مبارکرم بود ولی حفت عطفی داشت بر او و همی چنان می پنداشت که او مهدی آخر زمان است بدینش روم آمده او را از این عهده منحرف کرد پس از گرفتاری پدر و خانواده اش مصر رفت ناصر همراه کرد او سعید که با ناصر صلحی کرده بود تیمرتاش را از او خواست او امتناع کرد ولی امر قتل او کرده و سر او را فرستاد و با سعید بیعام داد که سر تیمرتاش را فرستادم توهم سر مرا سقر و او برای من مرست ولی قتل از وصول این کاغذ مرا سفر مرده بود با سعید جواب داد که او خود مرد البته اگر من او را کشته بودم سرش را من فرستادم و مثل تیمرتاش در رمضان هفتصد و بیست و هشت بود»

ابوسعید از ملك ناصر تیمورتاش را خواست که بایران بفرستد ملك ناصر که باطناً از شوکت و نفوذ امیر تیمورتاش در مصر و اعمه داشت قبول نمود و او را با سفیر ایران همراه کرد ضمناً چنانکه سابقاً بدان اشاره شد از ترس اینکه هبادا در ورود به ایران توسط خواهرش بغداد خاتون مستخلص شده در صدد انتقام از او بر آید و تولید زحمتی نماید جماعتی از اکراد اتباع خود را مخفیانه در راه ایران گماشت و بآنها دستور داد که او را بکشند و آن جماعت در تاریخ چهارم شوال هفتصد و بیست و هشت او را کشته سرش را بعنوان تحفه همراه اباجی نام نوکر سلطان ابوسعید که برسالت مصر رفته بود نزد سلطان فرستادند و آن سر در بیلاق او جان برد ابوسعید رسید.

پس از قتل دمشق خواجه سلطان ابوسعید خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فصل‌الله را بوزارت برگزید که یکی از بزرگترین وزرای نیاک نفس این دوره بشمار است و از مفاخر او یکی این است که جماعتی از بزرگان علم و ادب کتب نفیسی نام او تصنیف کرده‌اند^۱.

۱ - این وزیر از بزرگان فضل دوست و کریم و مانند پدر خود از مریدان اهل علم و ادب بوده و خود بی‌راهِل فصل و ارمشیان بلیغ بوده است. جماعتی از اهل علم و ادب کتباها و منظومه‌ها نام او نوشته‌اند که مشاهیر آنها عبارتند از: «حدائقه مستوفی قرویبی که کتاب گردیده را در سال هفتصد و سی نام او تألیف کرده سلمان ساوجی که اصناف برجسته قصیده که او را ستوده قصیده «صرح مراد» را برای او نوشته قاضی عبدالدین ابیحی از متکلمین سرگزشت که کتاب فوائد عجایب و شرح مختصر این صاحب را نام او مرید ساخته قطب‌الدین ابیحی رازی که در کتاب شرح معانی و شرح شمسیه را نام خواجه اشیا بوده اوجدی مرادش که کتاب «جام‌جم» را باسم خواجه منظوم کرده و خواجه کرمانی که منظومه‌های و همایون را باو تقدیم کرده شمس منشی پسر هندو شاه صاحب اخبار السلف کتاب «صباح‌العجم» را نام او تألیف کرده این مصوح فارسی که منظومه ده نام را باو تقدیم داشته معین‌الدین جویی در هفتصد و سی و پنج «نگارستان» را نام او نوشته سده اول مجمع الاساب در هفتصد و سی و شش نام او تألیف شده «دررة الاحبار» که ترجمه فارسی «صوان‌الحکمه» است با آن وزیر تقدیم شده (همه از تاریخ دوره معمول تألیف استاد فاضل معظم عباس اقبال). حدائقه مستوفی از خواجه غیاث‌الدین نام عبارت منعی میراند «وزیرتیکو نام در خط کار حیاں هجوعی پدر بزرگوار مناعتی جمله تقدیم رسانید و ما آنکه عو هنگام قدرت غایت کمال اسابت است و از بزرگان ما تقدم هر کس

در خلال همه این گیرودارها و حوادث دلخراش ابوسعید سودای بغداد خاتون را از باد نبرده مبارکشاه قاضی القضاة را نزد امیر شیخ حسن ایلکانی فرستاده او را بطلاق گفتن بغداد خاتون مجبور ساخت و پس از انقضای مدت شرعی آن زن را بازدواج خود در آورد و او را بلقب خداوندگار ملقب ساخت و آن زن جسد پدر خود و جلا و خان را که اندکی بعد از کشته شدن امیر چویان با مر غیاث الدین نیز قتل رسیده بود به حجاز فرستاد تا در روز عید قربان در حرم کعبه طواف دادند و تمام حجاج بر او نماز گزارند و بعد در گورستان بقع مدینه مجاور قبر امام حسن و خلیفه سوم بخاک سپردند^۱.

این طریق سپرده اند حسن سیرت و علو مرتبت و نام باقی یافته اند این وزیر فرشته سرشت از خایت یقین بر آن مزید فرمود و هر که در حق خاندان مبارک ایشان بدیهائی که تقریر آن موجب تفر خاطر مستمعان باشد کرده بود بجلای آنکه سکاها مشغول شود رقم عفو بر جراند حرائم همکنان کشید و آن بدیها به نیکی مقابله فرمود و در حق هر یک از ایشان از ین دولت سعة کرد به انواع اکرام ایشان را سرانست عظیم رساید و معاد اشغال خطیر گرداید و اکنون آنچه هر یک تمی میگردند برای العین مشاهده میکنند و روزگار بزبان حال میگوید چنین کنند بررگان چو کرد باید کار (تاریخ گریده من ۶۱۱).

۱ - امیر چویان به پسر داشته

۱ - امیر حسن که ایالات شرقی مملکت ابوسعید تحت اداره او بود و او سه پسر داشت یکی طالش که حکومت اصفهان و فارس و کرمان میکرد دو پسر دیگر او موسومند به حاجی بیگ و فوج حسین حاجی بیگ را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و عوج حسین را سلیمان بقتل آورد

۲ - امیر تیمور تاش که حاکم ممالک روم بود و او چهار پسر داشت شیخ حسن که بعد شیخ حسن کوچک معروف شد ملک اشرف ملک اشتر و ملک مصر.

۳ - دمشق خواجه که چهار دختر داشت ۱ - داشاد خاتون که ابوسعید او را ازدواج کرد و بعد از مرگ ابوسعید ازدواج امیر شیخ حسن بزرگ درآمد و او مادر شیخ اویس ایلکانی است و سلطان سلوچی مادر این زن بوده است ۲ - سلطان نعت خاتون امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن که بعد از وفات امیر ایلکان بقتل ازدواج امیر مسعود شاه اینجو درآمد. ۳ - دندی شاه خاتون امیر شیخ علی فوشچی بود که امیر مصر ملک ازوست ۴ - عالم شاه.

۴ - امیر محمود که حکومت ارمستان و گرجستان داشت و پس از واقعه قتل برادرش دمشق خواجه دستگیر شده در همان سال در تبریز قتل رسید و او چهار پسر داشت دو پسر یعنی

قیه در صفحه ۳۱

بعد از گرفتاری امیر چوینان پسر بزرگ او امیر حسن که حاکم خراسان بود و سال قبل از عصیان پدر یعنی در هفتصد و بیست و شش سیستان و افغانستان را مسخر نموده از حدود هند غنائم بسیار بچنگ آورده بود در این موقع مثنواری شده با پسر خود امیر تالش که قبلاً حکومت فارس و کرمان داشت و چنانکه گفته شد از طرف خود شاه محمود اینچور را بفارس فرستاده بود بخوارزم گریخته و در عداد اسرای پادشاه ازبک در آمدند امیر حسن در جنگی که با دشمنان پادشاه ازبک میکرد کشته شد و اندکی بعد پسرش امیر تالش هم در آن حدود مرگ طبیعی مرد.

اما ملک غیاث‌الدین کورت پس از قتل امیر چوینان عازم اردوی ایلخان شد در ری دانست که بغداد خاتون زن او سعید شده لذا در عالم یأس از پادشاه خدمتی که برای ایلخان انجام داده بود مرده را بهرات فرستاد که جلاو خان را که شاهد مرگ پدر بود نکشند و خواهی تنخواهی باردوی ایلخان به تبریز رفت ولی نه مالک املاک اناکان فارس شد نه بهسری شاهزاده خانم کردوچین کامیاب گردید و نه از اوس سعید نوارش و مرحمتی دید بعد از مختصری که تقریباً در اردو محبوس بود سفارش قاصی عهد ایچی که در دستگاه خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر صاحب نفوذ بود و استاد او محسوب میشد از ایلخان اجازه حاصل نموده با کمال بومییدی بهرات برگشت و سال بعد یعنی در سال هفتصد و بیست و نه وفات یافت و پسرش ملک شمس‌الدین بجای او نشست. بطوریکه اشاره شد در هفتصد و سی و شش اسرای دوره اوس سعید هر یک در

بیر حسبی و شیرون را شیخ حس کوچک زهرداد و دو پسر دیگر حمراان و دو آخان شد پیر امیر ایلکان پسر امیر شیخ حس بزرگ قتل آمدند.

این چهار پسر یعنی امیر حسن و امیر تیمور تاش و دمشق خواجه و امیر محمود و بغداد خاتون از یک مادر بودند.

۵ - جلاو خان که مادر او دوشندی دختر اولجایتو است و در حدود بهرات اسیر امیر قباث‌الدین کورت کشته شد.

۶ - سیورغان که مادر او سانی یک دختر دیگر اولجایتو است

۷ - سیوکشاه ۸ - پاهای باستی ۹ - نورور که این سه پسر از یک مادر بودند

گوشه‌ئی سر بمملکت گیری برداشته و بهای جان و مال مردم در پی تشکیل سلطنتی میکوشیدند در این موقع امیر شیخ حسن چوپانی^۱ پسر امیر تیمورتاش از زاویه اختفا بدر آمده بهوس مملکت گیری افتاد و چون مشکل میدید که امرا زیر بار او بروند حیلہ‌ئی اندیشید و آن این بود که یکی از غلامان گمنام موسوم به قرآجری^۲ را که پیدرش شباهت بسیار داشت برانگیزانده شهرت داد که امیر تیمورتاش کشته شده بلکه کسان ملك ناصر دیگری را بجای او کشته‌اند و تیمورتاش گریخته تا این تاریخ پنهان میزیسته و چند سفر پیاده حج نموده و اینک خروج نموده است و برای اینکه این حیلہ مؤثر افتد مادر خود را نیز باو تزویج کرد و خود پیاده در رکاب قرآجری با امیر تیمورتاش دروغی میرفت.^۳

این حیلہ بعدی کارگر شد که حتی ملك ناصر بو حشمت افتاد که مبادا آنها را که نکشتن امیر تیمورتاش گماشته بود او را نکشته باشند و نیز امیر شیخ حسن مزرک^۴ بنوهم افتاده حاجی حمزه را که سابقاً از بواب و محارم امیر تیمورتاش بوده و قرآجری از غلامان او بوده است و در آوقت برد امیر ایلکانی میزیست برای تفحص از حقیقت امر نزد شیخ حسن کوچک فرستاد ولی شیخ حسن کوچک حاجی حمزه را فریفته باز گردانید و او تصدیق کرد که تیمورتاش واقعی یعنی پسر امیر چوپان رنده است

۱ - فصیح خروانی در محفل مصبحی ولادت امیر شیخ حسن چوپانی را در هفتصد و هفتمین ضبط کرده است.

۲ - این غلام کوسج ترك علام حاجی حمزه نامی بود که او از بواب محرم امیر تیمورتاش بوده است.

۳ - فصیح خروانی در محفل مصبحی در حوادث هفتصد و سی و هشت می نویسد « خروج شیخ حسن چوپانی المصروف شیخ حسن کوچک و هوشیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان بویان و آنچه آن بود که قرآجری نام غلامی که بشکل تیمورتاش بن چوپان می‌مانست آورد و مادر خود و تمایز پدر خود بدو داد و گفت که این تیمورتاش است که از حسن مصر گریخته و بدین بهانه مردم امیر چوپان بر او جمع شدند »

خلاصه این پیش آمد سبب شد که امرای ناراضی از امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی و هوا خواهان خانواده چوپانی گرد قراجری جمع شدند .

دو شیخ حسن بزرگ و کوچک در بیستم ذی الحجة هفتصد و سی و هشت در حدود آلا تاغ نخجوان با یکدیگر رو برو شدند و قبل از آنکه زد و خوردی روی دهد امیر پیر حسین پسر امیر محمود بن چوپان که از سرداران شیخ حسن ایلکانی بزرگ بود، طرف لشکریان پسر عم خود امیر شیخ حسن چوپانی رفت و شیخ حسن بزرگ به تبریز فرار کرد محمدخان ایلخان هم بچنگ شیخ حسن چوپانی افتاده کشته شد و بدین طریق عراق و آذربایجان بتصرف چوپانیان درآمد .

قراجری یعنی پدر دروغی امیر شیخ حسن کوچک با بن فکر افتاد که چون امیر چوپانی بر رقیبان خود علیه جوید و ملک بر او مسلم شود طمعاً او را که آلت و وسیله بی نبی بوده خواهد کشت پس بخیال کشتن امیر چوپانی افتاد و ناگهان کاردی بر او زد ولی کارگر بیفتاد

شیخ حسن کوچک گریخته بگرچستان نزد سانی بیگ خواهر ابو سعید و زن جد خود امیر چوپان و عموی خود امیر سیورغان پسر امیر چوپان که از سانی بیگ بود گریخت و آن سر را افشا کرد و گفت که قراجری بکنفر ترکمان گدائی است که بواسطه شباهت پدرم او را آلت و وسیله بیسرفت مطامع خود قرار داده ام .

چندی نگذشت که قراجری عزم محاربه امیر شیخ حسن کوچک را نمود و او از گرچستان رو به تبریز حرکت نموده قراجری را شکست داده وارد تبریز شد قراجری شکست خورده هم بغداد گریخت .

در همین سال در بین این هنگامه ها پس از کشته شدن محمدخان ایلخان بدست امیر شیخ حسن چوپانی امیر جلال الدین شاه مسعود اینجو از آذربایجان فارس رفت ولی برادرش ملک عیاش الدین کیخسرو که بعد از مرگ ابو سعید در آذربایجان امیر مسافر ایشاق

از شیراز بر فارس مسلط شده و آن مملکت را حق مسلم خود میدانست نمیگذاشت که برادرش شاه مسعود در امور فارس مداخله کند و در روز شنبه نیمه شعبان این سال یعنی هفتصدوسی و هشت امیر فخرالدین پیرک وزیر مسعود شاه را ناگهان کشت و جنگ بین دو برادر در گرفت .

در این محاربات امیر غیاث‌الدین کیخسرو شکست خورده اسیر شد و اندکی بعد وفات یافت ^۱ . فصیح خوافی در بحمل فصیحی در حوادث سال هفتصدوسی و نه وفات او را باین عبارت ضبط کرده است: « هفتصدوسی و نه وفات امیر غیاث‌الدین کیخسرو بن امیر شرف‌الدین محمود شاه اینچونی خامس رجب الاشم » .

مسعود شاه که از برادر دیگر خود یعنی امیر شمس‌الدین محمد نیز متوهم بود او را گرفته در هفتصدوسی و هشت در قلعه سفید شولستان محبوس ساخت .

در سال هفتصدوسی و نه پس از فرار قراچری به بغداد و ورود امیر شیخ حسن کوچک به تبریز شانزده نفر از باز ماندگان خاندان چوپالی نزد او آمده خواستند که

۱ - در آثار زمان هیات الدین کیخسرو در فارس نمیری است که در مقبره جاماسب حکیم شده که مولف فارسنامه ناصری در جلد دوم صفحه ۱۹۶ در ذکر بلوکان فارس و بلوک خفر مینویسد، « و از آثار قدیمه در این بلوک بقعه قبر حضرت جاماسب حکیم است در پهلوی مشرفی فریه کمراده بلك فرسیخ میانه حوب و معرب شهر خفر عمارتی چهار گوشه می روزه و درگاه از سنگ تراش و کعبه بارتفاع پنج ذرع یا کمتر و دراری هر ضلعی از آن شش ذرع یا بیشتر بر قبر جاماسب ساخته اند و معلوم میشود که این عمارت بی رحبه و درگاه در زمان مسلمانان بر آن قبر ساخته اند و بر سنگها در دوره بالای آن عمارت محطی که میانه نلک و کوهی است نوشته اند استعمار طناً لجزیل الثواب و اتقن آما من الهم العاقباتی رمس الملك العادل المجد لسوگ الاسلام العجر لسلاطین العجم صاحب السیف و القلم عیات الحق والدیا والدین کیخسرو رید ممداته حسام الملك حسن الدماوندی تفضل الله معه الحسنات و یهبه هه البیئات العماره التي کانت مسویة السی الحکیم قدیم الحکما المحققین الجسرو ابین الواقعة فی قریة حاومن ولایة خفر ذباده براین نا خوانده ساند » میرزا آقایی فرصت شیرازی هم در آثار صحم این شرح را نوشته و عمده این بقعه را هم بطبع رسانیده است

بقعه در صفحه ۳۵ و ۳۶ و ۳۷

یکی از افراد خاندان هولاکورا بایلخانی انتخاب گشت چون مردی نامی از آن خانواده باقی نمانده بود ساتی بیگ دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید یعنی بیوه امیر چوبان را بایلخانی نموده فرمان شیخ حسن چوپایی نام او را در خطبه و سکه داخل کردند

در جنگ فریدون عکاشه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی رساله ذیل از اشاء عکاشه در باره غیاث الدین کبیسرو مرفوم است که در این جا نقل میشود :

الرساله الربیبه و بهایندج الملك المرحوم غیاث الدین کبیسرو طاب ثراه .

بار این چه حوایی و جمالت چهارا وین حال که سوگشت رمین را و رما را

هم چهره بر آورد فرو برده نفس را هم فاخته بکشاد فرو بسته ربان را

باز چهره گشایان هوای ربی و نقش بندان قوای طبیعی امینان بهار و بوسیدگان ارمار را چون شان خلج و قندهار در حله حسن حال و حلیه کمال حال و اعتدال بر منبه آفرینش در نظر ارباب دانش و پیش جوش و حبی حلوه میدهند فتبارک الله احسن الخالقین و دست اصطلاح واهب الصور که عقل فعال و مدر عالم عناصرست هر یکی را بحسب استعداد و قابلیت هیولات و مواد صوری زیبا در کسوت پریان و دیما بخشد و از جامه جامه تقدیر انک علی کل شیء قدر بر قامت هر فردی از اعداد خلعتی تجدید مظهر بطراز انانی خلق حدید ارزانی میدارد

چس چه خدمت شایسته کرد گردون را که بار در تراو حامت شاد انداخت

بسم باد در احیا خاک مرده و شاح بز مرده دم اصحاب احیی الموتی میزند و برهان ادبی الاکبه در حدقه برگی که مابینای مادر زاد بود روش میگرداند و از دریا به شکل مستدیر منسب اطراف او را که اندر رومان و نقره پاکیره بر شاح زمره آله نر هیتی هر چه رهاتر و صورتی زیباتر تطبیق کرده بر دقایق صنع آفریدگار شاهدهی عدل میسازد

شهر

عیون من حقون زاهرات کان حدانها ذهب سیک

علی قصب الررحمد شاهدان بان الله لیس له شریک

ساحت باغ آرایش گل و رونق آب گرفته و احوا. خاک از بکمت باد مزاج مشک ناب پذیرفته آمد و گل چون کافور حل کرده و عود پرورده اناس بهار همصرا جمع مثلثی شد خوش بی تکلف عطار

شهر

قالترت بین مسک و مسر و الیه بین مصدل و مکفر

والروض بین مدملج و مسترح (کدا) و الوهم بین مدرهم و مدور

و الارض قد است قبصاً انحصرا . ویه نظایان احمر

و رقنا مطرا برف و لطایب می حسن منظرها و هلیب البحر

امداد حق الهی و لطایب صبح نامتاهی امارات فانظر الی نهاية آثار رحمة الله کبیر یعنی الارض برصحات و وحدات باغ و فراغ ظاهر گردانیده و مثال مشور مست و مشور بار ناب بصایر و ابصار نموده

بدین طریق آذربایجان و اران تحت امرساتی بیکه و امیر شیخ حسن کوچک درآمد ولی سایر مقاطعات ایران هر قسمتی در دست طائفهائی دستخوش حوادث و انقلابات بود و قحط و غلا و فقر و بیثباتی و امراض گوناگون و کشتار امرای فاسد خونخوار

شعر

سپستان یحیی الارض بعد مناتها و کدک یحیی الناس یوم المعشر
و از گریه بسیار هوا و خنده اندک تها سیر آیه فلیضعکوا قلیلاً و لیکو کثیراً بیان بیوسته سر و صبی در معام آزادی راست ایستاده و لاله رضا کله از سرمستی کز مهاده طره سنبل سراسر بیج در بیج و دمنمه صبا دم هیچ در هیچ دست مهنک داد قرطه لاد بر غنچه پرده بشین دریده و پاد نامه فریب در گوش سفته و مرزنگوش دمیده لعبت سحاب بر عرصه آب بیدی سبب حباب رانده و نیلوفر در حیرت لغای آفتاب با چشم تر فرو مانده حمله گاه عروسان باغ چون نگار خانه ارسک بدیای هفت رنگ آراسته و مرغان بهار بر اطراف شامسار در بردها و مخالف هر یک شمع بر گرفته پت

بلخ مرین چو نار گاه سلیمان مرغ سحر بر کشیده نغمه داود

صوبه و شمشاد از سر تا با سرور ناز در تجیر و اهترار و بلبل خوش نوا بهزار دستان در نوا و چکاوک همه سار در سراچه خلوت سرای ستان چون مجلس ستان گل هایش بانر کس شمش خوش بر آمده و سوسن از سر . . .

التقصیده

| | |
|--|---------------------------------------|
| لااله را از زاله درج درو گوهر کرده اند | حله ناقوت گل بر خورده زر کرده اند |
| باز سحر سامری در جعد سنبل بسته اند | باز کحل سادوئی در چشم جهر کرده اند |
| وسمه کبک دری از خط جانان داده اند | حلقه حلی جنم از زلف دلبر کرده اند |
| طلسمان لاله . . . افکنده اند | نعب پوش سره اردیاب اخضر کرده اند |
| دیگر این منصوبه بی . . . یاد بگیر صبح | مهره بر کس را ششدر کرده اند |
| لالها آب شمر را رنگ آتش داده اند | بادهها خاک چمن را مشک اذیر کرده اند |
| عاشقان رخت هوس سوی گلستان برده اند | شاهدان دست طرف پیوند ساهر کرده اند |
| باده نوشان چون شقایق مرقه را شوق میکند | راهدان کاظمهار سالوس مزور کرده اند |
| باغ را در بوهار ارس خوشی و خرمی | چون جهان در عدل شاه عدل گستر کرده اند |
| خسرو صاحب قران و الاغیان دین حق | کز حابش قله خانان و قیصر کرده اند |
| داود دارا سیاست کسر شکوه هیتش | پیش یا عوح نشی سد سکندر کرده اند |
| پرچم رمعشر ز جعد طره شب بسته اند | قبه حترش ر کوی ماه امور کرده اند |
| ذیل شاد روان عالی بارگاه حصرش | زاطاس گوهر نگار جرح اخضر کرده اند |
| بر سپهر خسروی شکل هلال بصره است | زین دریش که دروغش تکاور کرده اند |
| عکس رای روشن او شعله گردون شد | لمعه زان مظهر ابوار اختر کرده اند |
| قبس ابر خاطر او رشحه بر دریا فشاند | قطره زان مایه اصافه گوهر کرده اند |

بد کردار دست بدست یکدیگر داده مردم بدبخت ایران را دسته دسته از میان میبرد و آنچه را که باقی می ماندند به پست ترین مراحل اخلاقی و اجتماعی که نتیجه طبیعی آن اوضاع و احوال بود میکشاند بطوریکه ستمدیدگان بینوا ایام ایلخانان مغول را بخیر یاد میکردند و بر فرمانروایان آن عهد رحمت میفرستادند^۱.

از جمله سلطانیه و عراق عجم در دست امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بود و بغداد و عراق عرب تحت فرمان قوم اویرات و قرآجری. قسمتی از ممالک روم مطیع یکی از نواب شیخ حسن بزرگ ایلکانی بود و قسمت دیگر در دست ملک اشرف پسر دیگر امیر تیمورتاش چوبانی. فارس مطیع خاندان اینجو بود یزد و اطراف آن تابع امیر مبارزالدین محمد مظفری هرات و قسمتی از حراسان در تصرف آل کرت و بقیه آن و جرجان در دست طغا تیمور خان سبروار و ناحیه بیهق و تیشابور تابع امرای سرداران بود و کرمان و اصفهان در تحت اختیار امرای محلی.

در خیال عقل کل راول مصور کرده اند
عقد کون به پدر باچار مادر کرده اند
تا ابد ملک جهانداری مقرر کرده اند
حاصل سر حله امکان مقدر کرده اند
گاهی از شکرت مدای جان چو شکر کرده اند
طمنه بر باد شمال و آب کونز کرده اند
روی بسکو را نواب از عنبر تر کرده اند
مریم آسا حامل روح مطهر کرده اند
کتن بفضل خسروان فصل پرور کرده اند
کار و بار هر زمانی منظم تر کرده اند
تا درین دوران ترا بر حله داوود کرده اند
بر محیط شش جهات و چار گوهر کرده اند
گر بو صد تربیت کار هفت کشور کرده اند
تا وجود هر عرض فایم بخوهر کرده اند
بر تو هر روی رتو بود روز دیگر کرده اند

نقش سدان فضا نقش وجودش در ازل
پس بختوی خرد داب ورا
وجه اقطاع جلال او ز دیوان ازل
چرخ اسباب نوال او ز دواز ملک عیب
شهریا را کامکارا طوطیان مطلق من
مظنه و شرم در صفات هم معنی هم تلفظ
نارینان صمیم کر برای چشم بد
گرچه بکر اندازدم اعاس قدسی حله را
خسروا از نواب داش را بفضل اعرار کن
کار ایشان منظم مبدار کمز تا ابد حق
دور دور دولت است و کار کار ممدات
تا مدار هفت گردون اربی صد مسلح
خاروشش را کردن اندر رسم حکم نواد
جوهر دانت مصون باد از عروس حادثات
روز نورورت مبارک باد کز الطاف عیب

۱. یکی از بهترین مآخذی که وضع منهای فساد اخلاقی و وضع حکومت و اوضاع احتمالی آن دور را می رساند مجموعه رسائل عیبهراکابی است از هرلانات و غیره از بیبل رساله اخلاقی الاشراف و رساله صد پند و رساله تعریفات مشهور نده فصل و بر جمیع سدها و نصیبات و قطعات و منشویات و رباعیات و حکایات عربیه و فارسیه و ریش نامه و تعریفات که در اسلامبول و طهران چاپ شده است.

خلاصه آنکه منسویین سلسله ایلخانان بعد از ابوسعید نوعاً بی لیاقت بودند امرای مملکت هم غالباً کوتاه نظر و بی تدبیر و ستم پیشه و همه قوای خود را صرف خرابی حوزه حکومت خویش و غارت و تاراج زبردستان و یازد و خورد با امرای متخاصم می نمودند بطوریکه میتوان گفت بعد از ابوسعید بهادر خان مغول آخرین پادشاه مقتدر ایلخانان ایران همه امرا زحینه را برای استیلای امیر قهار تیمور گورکان که اتفاقاً در همان سال وفات ابوسعید یعنی در بیست و پنجم شعبان سنه هفتصد و سی و شش در نواحی قبه الخضراء کسی از حدود سمرقند متولد شد مستعد و مهیا میساختند که ریاست و دولت چند روزه آنها را بضرر شمشیر خود از میان ببرد و دفع فاسد بافسد بعمل آورده عالی و دالی را بخالد سیاه بنشاند.

بعد از آنکه سانی بیگ بمخت ایلخانان جلوس نمود امیر شیخ حسن چوپانی بقصد جنگ با امیر شیخ حسن ایلکانی بطرف قزوین حرکت نمود.

شیخ حسن بزورک بسططنت سانی بیگ گردن نهاده بدین طریق ما حریف خود صلح نموده ولی باطناً راضی نبود زیرا این مصالحه حکم گردن نهادن فرمان امیر شیخ حسن چوپانی را داشت این بود که طغاتی مورخان حاکم خراسان را بجنگ با سانی بیگ و امیر شیخ حسن چوپانی برانگیزاند.

طغاتی مورخان باندایر و حیلی که امیر شیخ حسن چوپانی بکار برد^۱ بدون

۱ - تفصیل نمایر و حیل امیر شیخ حسن چوپانی را صاحب مطلع السعدین بدین مووال نوشته است: ۲ امیر شیخ حسن چوپانی بیغام فرستاد که ما از صورت عرت بدعای خواهیم که سایه بر سر ما اندازی و ما سانی بگ را در نکاح تو آوریم و همه چوپانان که خدمت سدیم بدان شرط که در دفع امیر شیخ حسن ایلکانی که ما ما بسیار متفق ناشی طغای تیمور آن دم حورده و سخن باور کرده گمت من ما سانی اتفاق دارم هر گاه این سخن استعکام یابد شیخ حسن چوپانی گمت استعکام این وقتی شود که تو در این باب بعت خود کتات فرمائی تا سانی بیگ آن خط دیده بعقد تورجا دهد و قضیه ساکت نمقد شده سدانمت خصم قیام ما این طغای تیمورخان نااندیشیده و عواقب امور نادیده کتاتی کرد قضا چون زگردون فرو هشت بر همه عاقلان کور گشتند و کر مصوبی کتات آنکه چوپانان بقتد ایلکانیان اقدام ساینده و امارت ائوس ایشان را باشد تا همانان آسوده شوند خون این تملک بدست

آنکه کاری از پیش ببرد بخراسان برگشت امیر شیخ حسن ایلکائی هم بعد از نوبیدی از یآوری سپاه خراسان از سانی بیگ معذرت خواسته موقتاً آرام نشست .

در این بین قوم اویرات قراآجری مزور را شناخته دستگیرش نمودند و نزد سانی بیگ فرستادند و در تبریز با امر سانی بیگ بقتل رسید و بطوریکه در بحال فصیحی ضبط شده قتل قراآجری در سال هفتصد و سی و نه واقع شده است .

در این سال امیر شیخ حسن کوچک بکار دیگری دست زد و آن این بود که ناگهان در اورجان بساط سانی بیگ را غارت نموده باین بهانه که سلطنت از زنی ساخته نیست یکی از سیره زادگان یشموت پسر هولاکورا که سلیمان خان نام داشت ایلخانی نموده سانی بیگ را جبراً بمقد از دواج او در آورد .

شیخ حسن بزرگ هم در مقابل نواده کینخاتو موسوم بغزالدین را با لقب شاه جهان تیمور خان بعنوان ایلخانی علم نموده امیر جلال الدین مسمود شاه اینجو و خواجه شمس الدین زکریا داماد و خواهرزاده خواجه غیاث الدین محمد وزیر را بوزارت او منصوب نموده بهراق عرب آمد و دیار بکر و حوزستان را هم تحت استیلای خود در آورد .
ارکارهاییکه امیر شیخ حسن بزرگ در این ایام کرد یکی این بود که خواجه لؤلؤ را بعلت آنکه بغداد خاتون را بقتل آورده بود کشت

در چهارشنبه آخر ذی حجه هفتصد و چهل دربردیکی مراعه در حدود بهر جغانو دو ایلخان تازه و درحریف هنگامه جو یعنی دوشیخ حسن با نگدیگر مصاف دادند شاه جهان تیمور و شیخ حسن بزرگ مغلوب شدند .

امیر شیخ حسن چوبابی افتاد از غری در یوست سی گنجه و گفت اکنون ایرانشکرا از هم فروریختم شب هنگامی بر کنار بحیم شیخ حسن ایلکائی رفت و بواب او را طلب داشته منسوب بایشان داد و بی نام مرصاد که آنکس که آوردی و هر روز بومان خرج او کردی در قلع حامدات این فکر ها دارد و مرا که دشمن میدانی در اخلاص چنانم که احماء عدوی چنین روا نمیدارم و ترا آگاه مینم چون امیر شیخ حسن ایلکائی این کلمات شنید و منسوب دید منجر گردیدار بواب طعا تیمورخان کسی را طلب داشته کسات ماو بود و بایست اغفال یافته در ملامت و عذمت طعا تیمور و برسی که او را داده اند فصلی را بد و بیش طعا تیمور آمده او را سررش کرده و طعا تیمور شرمسار هم در شب فرار اختیار کرد و نا حدود خراسان در هیچ مکان مقله و آرام نمود

شیخ حسن نزرگ ایلکانی بیخداد مراجعت نموده شاه جهان تیمور را معزول نموده خود مستقل شد و تأسیس دولتی نمود که بنام سلسله امرای ایلکانی یا سلسله جلایر معروف است.

امیر شیخ حسن چوپانی هم سلیمان خان را بنام ایلخانان آلث مطامع خود فرار داده بر آذربایجان و اران و گرجستان و عراق عجم با نهایت اقتدار فرمانروائی میکرد و کسان خود را بحکومت اطراف میگماشت از جمله امیر اشرف برادر خود را والی عراق عجم نمود و پسر عموی خویش یعنی امیر پیر حسین پسر امیر محمود شاه پسر امیر چوپان را در سنه هفتصد و چهل بحکومت فارس مأمور کرد.

در این موقع ملک جلال الدین مسعود شاه اینجو در فارس حکومت میکرد. چون امیر پیر حسین نزدیک فارس شد ملک شمس الدین محمد اشجو برادر جلال الدین مسعود شاه که بطوریکه گفته شد در قلعه سعد محسوس بود از قلعه فرار کرده با ویوست و پسر و سپاه او شد. در سرروستان بین لشکریان امیر پیر حسین و ملک جلال الدین مسعود شاه تلافی واقع شده لشکر مسعود شاه مغلوب شد و خود او فرار نمود.

امیر پیر حسین که از امرای بدرقنار و خبیث چوپانی است مانند بالای ناگهانی بر شیراز مسلط شد و بعد از یکماه بدون هیچ گناهی ملک شمس الدین محمد اشجورا که باو خدعانت نموده و عامل نزرگ پشرفت وی محسوب بود کشت^۱. اهالی شیراز بخونخواهی ملک شمس الدین محمد اشجو که مصداق «من اعان طالما سلطه الله علیه» واقع شده بود قیام نموده لشکر امیر حسین چوپانی را درهم شکسته اموالش را بغارت بردند امیر پیر حسین ناگزیر در اواخر سال هفتصد و چهل از شیراز فرار نمود^۲.

۱ - در شیراز نامه که در حدود هفتصد و چهل و پنج تألیف شده تاریخ این حادثه را بیست هشتم رمضان سنه هفتصد و چهل ضبط کرده است

۲ - سیاح طنجی معروف بان بطوطه که دو سفر مشیر آورده یکی در سال هفتصد و سی و هفت و سفر دیگر هفتصد و چهل و هشت آنکه در نقل حوانات و نام اشخاص اشتباه بسیار کرده است در ذکر سیاح اموال معنی همه در صفحه ۴۱

حوسه روز بعد از فرار امیر پیر حسین ملك جلال الدين مسعود شاه و اردشیر از شد،
 مناسبت ورود امیر جلال الدين مسعود شاه اینجو بشیر از فائده ذیل را که در
 کتب تواریخ مسطور بیست در اینجا میآوریم: در مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورای
 ملی شماره ۲۴۹ که تاریخ کتابت آن هفتصد و هشتاد و شش است و بدلایلی که سابقاً
 نوشته شد مکاتیب و رسائل آن مجموعه از انشاء جلال الدين فریدون عکاشه منشی آل
 اینجو است از صفحه ۱۷۵ تا ۱۸۱ فتح نامه‌ی مسطور است که ظاهراً راجع به همین
 حادثه سال هفتصد و چهل یعنی فرار امیر پیر حسین چوپانی و ورود امیر مسعود شاه
 اینجو است و در اینجا عیناً نقل میشود:

« نسخه فتح نامه از زبان امیر مرحوم جلال الدين مسعود شاه علیه الرحمه نوشته.

و آل اینجو و امیر حسین چوپانی میگورید امیر حسین مدتی در شیراز ماند و چون اراده خربست
 بست ملك عراق سود در موقع حرکت خود، ابواسحق و برادران و مادرشان طاش خان را توفیق
 بود و خواست آنها را هم نماند برد در وسط بازار شیراز طاش خان روی خود را که از
 خجالت پوشیده بود باز کرد زیرا عادت ربهای ترك این است که روی خود را سی پوشد ولی
 در آجال از حجات برای اینکه شامته شود روی پنهان کرده بود چون روی باز کرد به اهل
 فارس استغافه نموده گفت ای اهل شیراز آیا این طور ازین شما خارج شوم در حالیکه من ملان
 روچه فلان هستم یکی از بزرگان موسوم به پهلوان مسعود که من خود موقعیکه در شیراز بودم او را
 در بازار شیراز دیدم برخواستند گفت بیگداریم این زن را از شهر ما برند مردم هم از او پیروی
 کرده هجوم کردند و دست سلاح بردند و بسیاری از تشون امیر حسین را کشتند و اموالی او
 آنها گرفتند و آن زن و پسران او را حلاص کردند امیر پیر حسین با همراهان خود مراد کرد.
 تصور میکنم واقعه‌ی او را که این بطوطه ذکر میکنند و در اینجا بطور خلاصه ترجمه آن
 ذکر شد راجع حوادث هفتصد و چهل و قتل ملك شمس الدين محمد اینجو باشد که او هشت سال بعد که
 شیراز رفته و در آنوقت امیر شیخ ابواسحق پادشاه شیراز بوده از مردم شیراز شنیده است
 و اضافه بر آنکه اخبار شایع در افواه مردم عاده مقرون بدقت است چون تصریح خود این بطوطه
 دو مرتبه نوشتجات او بدست دزدان از میان رفته و سالها بعد یعنی در هفتصد و پنجاه و شش سرنامه
 خود را از حفظ نوشته به از روی یادداشت‌های کسی در ذهن خود خلط کرده و دچار اشتباهات عجیب
 و غریب شده است مثلاً در همین حادثه‌ی که ذکر شد چندین اشتباه کرده است از قبیل این که نام
 پدر شیخ ابواسحق را بجای «مسعود» «محمد» ضبط کرده امیر پیر حسین را پسر امیر چوپان دانسته
 حکومت او را در فارس نامر سلطان اوسعید نداشته دو برادر امیر شیخ ابواسحق را کن الدین و مسعود
 بك قید کرده و امسال آن باوجود همه اینها تصور میکنم عین حادثه امری است که واقع شده است.

نصر من الله وفتح قريب الحمد لله الذي احلنا دار المقامة من فضله لا يمينا
 فيها نصيب ولا يمينا فيها القلوب الحمد لله الذي اوزنا الارض تنوراً من الجنة حيث انشاء
 قسم اجر العالمين چندان حمد و سپاس كه بمقياس حد و قياس تقدير مقدار آن مقدور
 ادراك عقل دراك تنواند بود حضرة جلالت و اهب الرغائب و مبدع الغرائب تعالت اسماؤه و توالى
 نعمائه كه بياهن ملتغراً احمدى رايات سلطنت محمدى را آيات انافتحننا لك فتحمنا بيننا
 بنكاشت و مستحق عظمت و جاندارى و توقي نصرت و كامكارى شهنشاه اسلام زنده سلاطين
 همت اقليم را خلد الله سلطانه بكرامت لطايف تقدير انه على كل شئى قدير و عون
 عظمت همت و كمال تدبير دستور جهان بخش جهانگير وزير سلطان نشان آصف سلمان
 شان بسط الله على الخافقين طلال جلاله بر اوج عليين فراشت و ملك عظيم را مسيح مهد
 و آيتاه الحكم صبأ ولى عهد گردايد و اعداء دولت قاهره را كه دماغ و دل ایشان
 با ذكر نضحه شیطانى و خيال خاهاه تمنى محال خسروى و سلطانى بود بردست اوليا حضرت
 زاهره باد گرز گران و آب تيغ آتش فشان بخاك نوار و مغاك ادبار فرو برد و از وجود
 ایشان كه مایه فتنه عالم و ماده اضطراب بنى آدم بود كرد عدم بر آورد فقطع دابر الهوم
 الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين

چنين سايد شمشير خسروان آثار چنين كنند نزرگان چو كرد بايدكار

و بوزد آن شارت فتح اعظم كه دسايجه طفر نامه شاهان على رأى عالم آراى
 و سر دفتر داستان خسروان عدو بند كشور كشاي است و ذكر مفاخر آن بر صحيفه رود گار
 و جرده سنه سمل ليل و نهار محمد حواهد ماند حلالق جهان سما طوايف اهل ايمان
 را مرده امن و امان بل منشور حيات جاوداى داد و موات عدل و احسان را و من
 احياها فكما احيا الناس جمعاً احياء حقيقى كرد و نعمات باد و روزى كه از مهيب
 عنايت ازلى و زنده بود كه و شهنشاهه من روحننا روحى تره در قالب اقليم عالم دميد
 فانظر الى آثار رحمة الله كف يحيى الارض بعد موتها فى الجملة محل و موقع عاطفت
 ربانى و موهبت برداى و عطيه آسمانى از آن رفيع ترست كه حمد و شكر عالمان در

مقابله آن آید و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً باری عز شأنه و عظم سلطانه ذات مقدس
مخدوم جهانیان خداوند جهان مدبر امور مشرقین ناظم مصالح خاققین حامی بیضه مملکت
حارس مهجبه سلطنت ملاذ و هوئل اهل عالم صاحب قران اعظم جلال الحق والذین
مری اعظم السلاطین قهرمان الماء والطين را در تنفیذ اوامی و نواهی و تنظیم امور
شاهنشاهی قریتها فامتناهی از حوادث حدثان و مکاره زمین و زمان در صمان و امان
داراد و آستان حضرت آسمان رفعتش را کماهی علیه بوسه جای جباران و سجده گاه
قهاران دهر و دوران بالنبی محمد و آله البررة الکرام^۱

امیر پیر حسین بعد از فرار از شیراز باردوی شیخ حسن چوپانی سر عم
خوبش پیوست و در جنگ او با شیخ حسن ایلکانی که در آخر ذی الحججه هفتصد و چهل
واقع شد رشادت فراوان بروز داد.

در این محاربه است که جماعتی از سران و ناموران لشکر امیر شیخ حسن بزرگ
بقتل رسیده و او منهزم شد^۱.

شیخ حسن کوچک بعد از غلبه بر حریف همنام خود امیر پیر حسین را بیاداش
خدماتش در سال هفتصد و چهل و یک با لشکر فراوان از طرف سلیمان خان روانه شیراز
بود و برد و کرمان را هم که در این تاریخ در دست امیر مبارزالدین محمد مظفری بود
تحت حکومت او قرارداد.

امیر مبارزالدین محمد که با امیر پیر حسین سوانق دوستی داشت و از جهت

۱ - خواهه حال نامی سلمان ساوحی نو اهدار از این ایزام میگوید -

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| حسروا لشکر منصور اگر رحمت کرد | بیست بر دامن شاه مو از آن هیچ عمار |
| هقل داند که در ادوار فک بی رحمت | اسقامت بندیرند نجوم سیار |
| ابن یقین است که در عرصه ملک شطرح | بر بر از شاه یکی بیست سگین و وقار |
| دیدم ناشی که جو روح بر طرف ساه بند | بدقی بی هری کم خطری سی مقدار |
| وقت باشد که معر بر مس مصلحی | برند شاهش و یکوشود از راه گذار |
| به از آن حرم بود پایه بیدی را قدر | به از این حرم بود منصب شاهی راعار |
| آخر دست بر آرد از دولت شاه | ز پادش اسم است و بی پیل دمار |

خشونت رفتار و تندى اخلاق بسیار باو شبیه بود باستقبال و کمک اردوى او حرکت کرده در اصطخر فارس باو رسیده باتفاق یکدیگر بطرف شیراز حرکت کردند .
در نزدیکی شیراز مسعود شاه شکست خورده بطرف کازرون و لرستان گریخت
و چون امیر مبارزالدین محمد در پی تعقیب او بود بغداد رفته بشیخ حسن بزرگ
ایلیکانی پناهنده شد .

امیر پیر حسین بکمک امیر مبارزالدین محمد بمحاصره شیراز پرداخت که صاحب
شیراز نامه تاریخ محاصره شیراز را با این دو بیت معین میکند :

چهارشنبه بیست و ششم ز ماه ربیع ز هفتصد و چهل و یک بغز و حشمت و تاز
رسید موکب نوین عصر پیر حسین بانتقام دیگر ناره بر در شیراز

پنجاه روز محاصره شیراز طول کشید و هر روز بین او و اهالی شهر جنگ
در میگرفت و در این زد و خوردها جماعتی از دو طرف هلاک میشدند عاقبت امیر پیر
حسین بمصالحه وارد شهر شیراز شد^۱ و مدت در سال در شیراز باستقلال حکومت
کرد بعد از استقرار در شیراز حکومت کرمان و یزد را بامیر مبارزالدین محمد مظفر
وا گذاشت و او بکمک لشکریان امیر پیر حسین در حوزه حکومت خود تسلط بهم رسانید.
امیر پیر حسین بحکومت فارس پرداخته طهیر الدین ابراهیم و شمس الدین
ساین قاضی سنائی را وزیر فارس نمود .

در سال هفتصد و چهل و دو امیر پیر حسین خواست همانطور که کرمان و یردر
بامیر مبارزالدین محمد مظفر وا گذاشته اصفهان را هم بامیر شیخ ابو اسحق اینجو برادر
مسعود شاه که در اینوقت در بغداد بود وا گذارد .

مقصود او از این تصمیم این بود که نایب وسیله خاندان اینجو را نسبت بخود
دلگرم و جلب نماید صمتاً برای حفظ توازن رقیبی هم در مقابل امرای آل مظفر
و مدعیان آینده تراشیده باشد ولی امیر شیخ ابو اسحق که بواسطه قتل برادرش کینه

۱ - شاردهم حیدری الاخر هفتصد و چهل و یک (شیراز نامه)

اورا در حل داشت و از نفرت کامل مردم فارس از امیر پیر حسین مستحضر بود تا اضافه فارس را حق مسلم خود میشمرد ز برابر رفت و با ملک اشرف پسر دوم امیر تیمورتاش چوپانی یعنی برادر شیخ حسن کوچک که بعراق آمده بود سازش نموده او را تسخیر فارس تحریک کرد^۱ و باین قصد در آخر ذی حجه هفتصد و چهل و دو^۲ وارد اصفهان شدند.

در اوائل محرم هفتصد و چهل و سه امیر پیر حسین بجلو گیری آنها شناخته در دو منزلی اصفهان بین دو دسته تلافی واقع شد.

بیشتر لشکریان امیر پیر حسین باو خیانت ورزیده بشیخ ابو اسحق پیوستند خلاصه در سلخ ماه صفر سال هفتصد و چهل و سه امیر پیر حسین شکست خورد و چون در آن ایام از طرف امیر مبارزالدین هم نگران بود، وحشت افتاده فرار نمود و نزد پسر عموی خود امیر شیخ حسن کوچک بطرف تبریز رفت شیخ حسن کوچک که از غرور و خودسری او بستوه آمده بود او را مسموم ساخت باین تفصیل که چون امیر پیر حسین سلطانیه رسید امیر شیخ حسن کوچک دوفتر اروزرای خود را باستعمالت نزد او فرستاد و خود متعاقب آنها رسیده او را گرفت «و میان شربت زهر آمیز و شمشیر خوریز مجیر گردانید امیر پیر حسین سم قاتل اختیار کرده رهسپار دیار عدم شد پس از مرگ او غالب مخصوصین درگاه او نزد امیر مبارزالدین رفتند از جمله مولانا رکن الدین هروی که از مقربان درگاه امیر پیر حسین بود و شاعر بود ملایم امیر محمد مظفر گشت و او را در مدایح این حضرت فصاید عراست و در نکوهش امیر شیخ مقاطعات بسیار دارد^۳».

۱ - مصیح خوانی در محصل فصیحی در حوادث سال هفتصد و چهل و دو نوشته است «رفس امیر شیخ جمال الدین ابواسحق بن محمود شاه به تبریز پیش ملک اشرف داورا آوردن که امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود چوپانی که حاکم شیراز بود مگر بر این دو ضبط شیراز نمود و با اصفهان رفت»
۲ - شیراز ماه

۳ - تاریخ آل مظفر تألیف جامع ابرو عکس سجع کتبخانه پاریس متعلق آقای دکتر بیانی که لطفاً چندی معنور امانت باین جانب دادند.

ملك اشرف چوینانی و امیر جمال‌الدین شیخ ابواسحق اینجو پس از انہزام امیربیر حسین با اتفاق رویشیراز روان شدند ملك اشرف که در شقاوت و خبیث فطرت بر پسر عموی خود پیشی داشت چون دید که بیخون دل دولتی بکنار آورده و باین آسانی بر مملکتی چون فارس مسلط شده در صدد برآمد که گریبان خود را از چنگ حریف رها سازد در بین راه شبی بر لشکر رفیق خود شیخ ابواسحق ناخته جماعتی را کشت و اموالی را بغارت برد ولی چون شیخ ابواسحق خود سلامت ماند دوباره باهم سازش نموده بطرف شیراز رفتند در حالیکه ملك اشرف تقریباً امیر شیخ ابواسحق را تحت نظر داشت و او هم بسیار نگران و بیدار و مواظب خود بود بالاخره روز شنبه آخر ربیع الثانی این سال بحدود شهر رسیدند ملك اشرف در صحرائی جعفر آباد شمالی شهر شیراز بیرون دروازه اصطخر که امروز دروازه اصفهان نامیده میشود چادر زد و تمام صحرائی مصلی و جعفر آباد قرارگاه اردوی او شد

امیر شیخ ابواسحق اینجو بواسطه سوابق شمد ناشیراز که در واقع خانه او محسوب میشد بیپناهه تریب و سائل بدبیرائی و نظاهر ناینکه مبادا جنگ و خصومنی پیش آید وارد شهر شده جماعتی از مردم شهر را برانگیرانده همان شب بر لشکریان امیر اشرف حمله برده آنها را متفرق کرده ملك اشرف با کمال نومیدی بطرف اصفهان گریخت و امیر شیخ ابواسحق شیراز را باین آسانی تصرف خود در آورد

صاحب شیراز نامه نوشته «صبح آن شب ملك اشرف در حال نومیدی با امرای خود مشورت کرد چنان رأی دادند که جمعی از سواران را ناشیرازیان بجنگ وادارند و در آن صمن خزائن و دفائن را باصفهان حمل کنند و این جنگ و سرگرمی را تا شب دوام دهند و شب هنگام فرار کنند و همین کار را هم کردند^۱.

بطوریکه در قسمت شرح حال خواجه حافظ تهصیل خواهیم گمت دوره شاعری خواجه اقلأ پنجاه سال یا اندکی بیشتر طول کشیده و اگر فرض کنیم که اشعار ریخته

و عالی را از غزل و قصیده که با آن همه استادی در مدح امیر شیخ ابواسحق و رجال معاصر او گفته از جمله قطعه‌ئی برای شاه مسعود که در هفتصد و چهل و سه کشته شده سروده است در کمترین سن ممکن یعنی در سن بین بیست و پنج و سی بوده باز اقلًا هفتاد و پنج سال عمر نموده است.

هرگاه سال هفتصد و نود و دو را تاریخ وفات او بدانیم و عمرش را هم بطوریکه فرض شد اقلًا هفتاد و پنج سال بشمریم در سال هفتصد و چهل و سه تقریباً جوان بیست و شش ساله‌ئی بوده و بچشم خود همه این حوادث را دیده است. طرز حکومت دو ساله امیر پیر حسین در شیراز و طلم و تعدی و عرور و خواخواری و مردم آزاری او را هم باختصار گفتیم بنا بر این مقدمات برای هر ممارست کننده در دیوان خواجه حافظ این فکر پیدا مشود که با قرب احتمالات عزلی که مطلع آن اینست:

« روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد »

نمکس است در آن موقع سروده باشد و اشاره بحوادث آن زمان و اظهار خشنودی از ازاله امیر پیر حسین و علیه شاه شیخ ابواسحق باشد. البته این ایراد و اردیست که چرا در این غزل و یا در بعضی عزلهای دیگر که خواجه حافظ ناظر بواقعه و حادثه خاصی بوده است تصریح نکرده است زیرا بطوریکه در طی این تاریخ ملاحظه میشود بعدی اوصاف و احوال پشت سرهم تغییر می یافته هر روز دسته غالب مقهور دسته دیگری منسده و یا معلوبین امروز روز بعد مصدر امر و بهی میشده اند که هیچ گوینده‌ئی بحکم ملکه حفظ جان حرأت بر تصریح نداشته و ناگزیر بوده ناشاره و در پرده احساسات خویش را بیان کند و تکایه مطلب خود را نگوید و نگردد و همین سبب شده است که خواجه حافظ غالباً مدوح خود را قائم مقام معشوق قرار داده در بیان عاشق و اصطلاح تعزل او را می ستاند و این خود یکی از خصوصیات سبک عرب سرائی حافظ است

باین معنی که تصریح مقدور بوده و از طرفی شاعر حساس سکوت کامل هم

نمی توانسته اختیار کند ناگزیر این مسکن را در غزل اختیار کرده که ممدوح را با صفات معشوق ستاید و اشخاص مورد کراهت خود را بعنوان رقیب سر ریش و نکوهش کند.

غزل مذکور این است :

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| روز هجران و شب فرقت یار آخر شد | زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد |
| آن همه نار و تنعم که خران میبرمود | عاقبت در قدم باد بهار آخر شد |
| شکر ایزد که با قبال کله گوشه گل | بخون باد دی و شوکت خار آخر شد |
| صبح امید که بد معتکف برده عیب | گو برون آی که کار شب نار آخر شد |
| آن بریشانی شبهای دراز و عم دل | همه در سانه گیسوی نگار آخر شد |
| ناورم نیست ز بند عهدی ایام هنور | قصه عصه که در دولت یار آخر شد |
| ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد | که بندیر تو تشویش حمار آخر شد |

در شمار از چه بیآورد کسی حافظ را

شکر کان محنت بیجد و شمار آخر شد

اگر فرض اینک این غزل ناظر بحوادث هفتصد و چهل و سه یعنی تدبیر امیر شیخ ابواسحق در اتحاد با امیر اشرف چویانی و ترغیب او بفتح فارس و متواری کردن امیر بر حسین و بالآخره راندن امیر اشرف از دروازه شیراز و علیه بر شهر است صحیح باشد پس مقصود از « ناز و تنعم خران » « دعوت باد دی » « شوکت خار » « شب نار » « تشویش حمار » « محنت بیجد و شمار » اخلاق و اعمال و وضعیت زندگی مردم شیراز و بالآخره از میان رفتن اوست و اشارات « باد بهار » « اقبال کله گوشه گل » « نگار » « یار » « ساقیا » ناظر بامیر جمال الدین شاه شیخ ابواسحق است و بنا بر این این غزل یکی از قدیمترین غزلهای حواجه حافظ و از گفته های دوره جوانی او است

در همین سال هفتصد و چهل و سه مسعود شاه ایسحو برادر مهتر امیر شیخ ابواسحق که نه شاه امیر شیح حسن بزرگ سعداد رفته بود مورد بوارش او واقع شده

سلطان بخت دختر دمشق خواجه و خواهر دلشاد خاتون میوه ابو سعید را که در این وقت زن امیر شیخ حسن ایلکائی بود ازدواج نمود و بامر امیر شیخ حسن ایلکائی با اتفاق امیر یاغی باستی پسر هشتم امیر چوینان که هر دو را متفقاً بحکومت فارس معین نموده بود از طرف لرستان عازم شیراز شد.

در شیراز نامه بدون آنکه نام شاعر را ذکر کند امن دو بیت را که ناظر باین قضیه است وارد ساخته است :

سپاس و شکر خدا را که میر فرخ بخت خدیو مملکت آرا شه عریب نواز
 بسال هفتصد و چهل با سه درتجمل و نواز به تختگاه سلیمان رسید دیگر ناز
 غالب مردم شیراز با وجود غلبه شیخ ابواسحق حکومت شیراز را حق برادر
 بررگ او مسعود شاه میدانستند و این سبب شد که بین طرفداران دو برادر اختلاف
 پیدا شد ولی امیر شیخ ابواسحق نسبت به برادر مهتر تواضع داشت و بر حسب اشاره
 او از شیراز خارج شده بطرف گرمسیر شاکاره رفت.

امیر یاغی باستی برخوردار که مردم شهرار دو دسته اند دسته ثنی طرفدار امیر
 شیخ ابواسحق و دسته دیگر متمایل بامیر مسعود شاه و چیزیکه در بین نیست نام
 اوست این بود که از فرط حسد در نوزدهم رمضان این سال در یکی از عیدانهای شهر
 ناگهان شاه مسعود را با شمشیر کشت.

خواجه حافظ قطعه‌ئی بطور مطایبه برای شاه جلال الدین مسعود اینجو
 گفته که از آن چنان بر میآید که یکی از کسان مسعود شاه استری از حافظ دزدیده
 بوده و خواجه حافظ بوسیله این قطعه بطور مطایبه با او تذکر میدهد و آن قطعه اینست:
 حسرت داد گرا شیر دلا بحر کما ای جلال تو باوواع هنر ارزانی
 همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد حسرت مسعودی و آوازه شه سلطانی^۱

۱ - سلطان شاه جامه‌دار یکی از سرداران معروف آل اینجو است و ظاهراً اشاره نار
 باشد بطوری که در طی عهد تاریخ خواهد آمد. همین شخص است که در سال هفتصد و چهل و نه با مسعود اینجه
 در تبقیه صفحه ۵۰

گفته باشد مگر ت هلم غیب احوالم
 در سه سال آنچه بیند و ختم از شاه و وزیر
 دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
 بسته بر آخور او استر من جو میخورد
 هیچ تعبیر نمیدانمش این خواب که چیست
 این که شد روز سفیدم چو شب ظلمانی
 همه بر بود بیکدم فلک چو گائی
 گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی
 توبره افشانند بمن گفت مرا میدانی
 تو بفرمای که در فهم نداری ثانی

بطوریکه گفته شد در نوزده رمضان هفتصد و چهل و سه امیر جلال الدین مسعود
 شاه اینجو بدست یانگی بلستی کشته شد. بنا بر این اگر این قطعه را برای مسعود
 شاه اینجو بدانیم خواجه حافظ که در هفتصد و نود و دو وفات یافته است اقل چهل و نه
 سال قبل از فوت خود گفته است و بنا بر این یکی از قدیمترین گفته های منظوم
 خواجه حافظ است:

نظر باینکه از آل اینجو مخصوصاً از امیر جلال الدین مسعود شاه و امیر غیاث الدین که خسر
 و امیر شمس الدین محمد اطلاعات تاریخی مفصلی در دست نداریم مقتضی دانستیم مدائمی
 که از معاصرین در باره آنها دیده میشود و یا مکتوبی که بآنها نوشته شده یا آنها بمعاصرین
 خود نوشته اند و بطور اتفاق در بعضی دیوانها یا مجموعه ها بآنها بر میخوریم در هر
 مورد که مناسبتی پیدا شود در این تاریخ مندرج سازیم ولو آنکه هوائد تاریخی آنها
 کم باشد ولی از نظر اوصاع و احوال اجتماعی و ادبی مفید خواهد بود و کم یا بیش
 ما را بوضعیات قرن هشتم آشنا خواهد ساخت مثلاً در مجموعه منشآت جلال الدین

از طرف شاه شیخ ابواسحق مأمور شد که پس از وصول مالکات هرمز و مکران با سپاهیان تحت امر
 خود حدود کرمان رفته بدشمن آل مظفر یعنی قنایل اوغابی و حرمانی که در اینوقت در ضد امیر
 مبارز الدین محمد سر مشورش برداشه بودند مساعدت کند و او پس از وصول مالکات با امیر شیخ
 ابواسحق خیانت نموده بدشمن او یعنی «بهار الدین محمد پیوست و بز همه شعبه است که در
 حدود هفتصد و بیست و شش یعنی موقعی که شاه شیخ ابواسحق از امیر مبارز الدین محمد شکست خورده
 و متواری شده بود خیانت دیگری شیخ ابواسحق نمود باین معنی که پس از محات از حسن سید
 جلال الدین میر میران کلاس اصطهبان بدست امیر شیخ ابواسحق مال مظفر پیوست

فریدون عکاشه مورخ بتاریخ هفتصد و هشتاد و شش که يك نسخه از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی هست و نیز در مجموعه فی که جامع آن تاج الدین احمد وزیر بوده و در سال هفتصد و هشتاد و دو در شیراز با استدعای او عدة از فضلاء معاصر وزیر هر يك چیزی در آن نوشته اند و اصل آن مجموعه در کتابخانه شهرداری اصفهان موجود و يك نسخه سواد آن نزد نگارنده است رساله فی است که ذیلا عین آن نوشته میشود تا لا اقل میرانی از سبک نظم و نثر نویسندگان آن عهد بدست آید و ضمناً این نکته روشن شود که طهور حافظ در محیط قرن هشتم فارس تا چه اندازه باید از عجائب شمرده شود.

رساله مذکور این است ^۱ :

هذه رسالة ربیعیة و قصیدة فی مدح الملك الشہید جلال الدین مسعود شاه من منشآت المولی السعید جلال الدین فریدون بن عکاشه رحمہما اللہ تعالیٰ.
 الحمد للہ العلی الاسماء محیی نبات الارض بماء السماء و الصلوٰۃ علی شمس فلک السماء محمد و آلہ الاکرمین یوم السنو السناء ما طاع نجم باهر او نجم طلع زاهر تعالی و تقدس مسب الاسمانی که عقل اول را که نخستین پرتوی ارسبیحات ابوار جلال او است مبداء عقول و نفوس کلی ساخت و ایشان را بحکم حکمت ازلی در اقالیم سبعة سموات قوت و قدرت تدبیر و تدویر کرامت فرمود و اختلاف اوضاع و هیات افلاک و تغار و تنان مسیر اجرام تاناک را در عالم عناصر که ماتحت فلک القمر است موجب تغیرات عرب و تبدلات عجیب گرداید تا نوارد فصول اربعه و توالت موالید ثلاثہ نتیجة ارنایح اس مقدمات گشت الاله الخلق والامر تبارک الله رب العالمین و حرکت خاصه بیر اعظم را که شهنشاه کشور چرخ دوار و تاج بخش ابوار هر ثات و سیار است بر مدار معدله السهار مناط مناطم امور عالم سفلی کرد و حلول او را در برج حمل که دروه شرف شرف اوست عمده اعتدال فصل بهار و میزان استواء

۱ - سواد مجموعه تاج الدین احمد وزیر جمعة ۴۲۲ - ۴۲۸ متعلق کتابخانه نگارنده .